

رہیافت تطبیقی بہ فلسفہ
سہرورد

حسن سیدعرب

فلسفه و کلام ۱۰۵

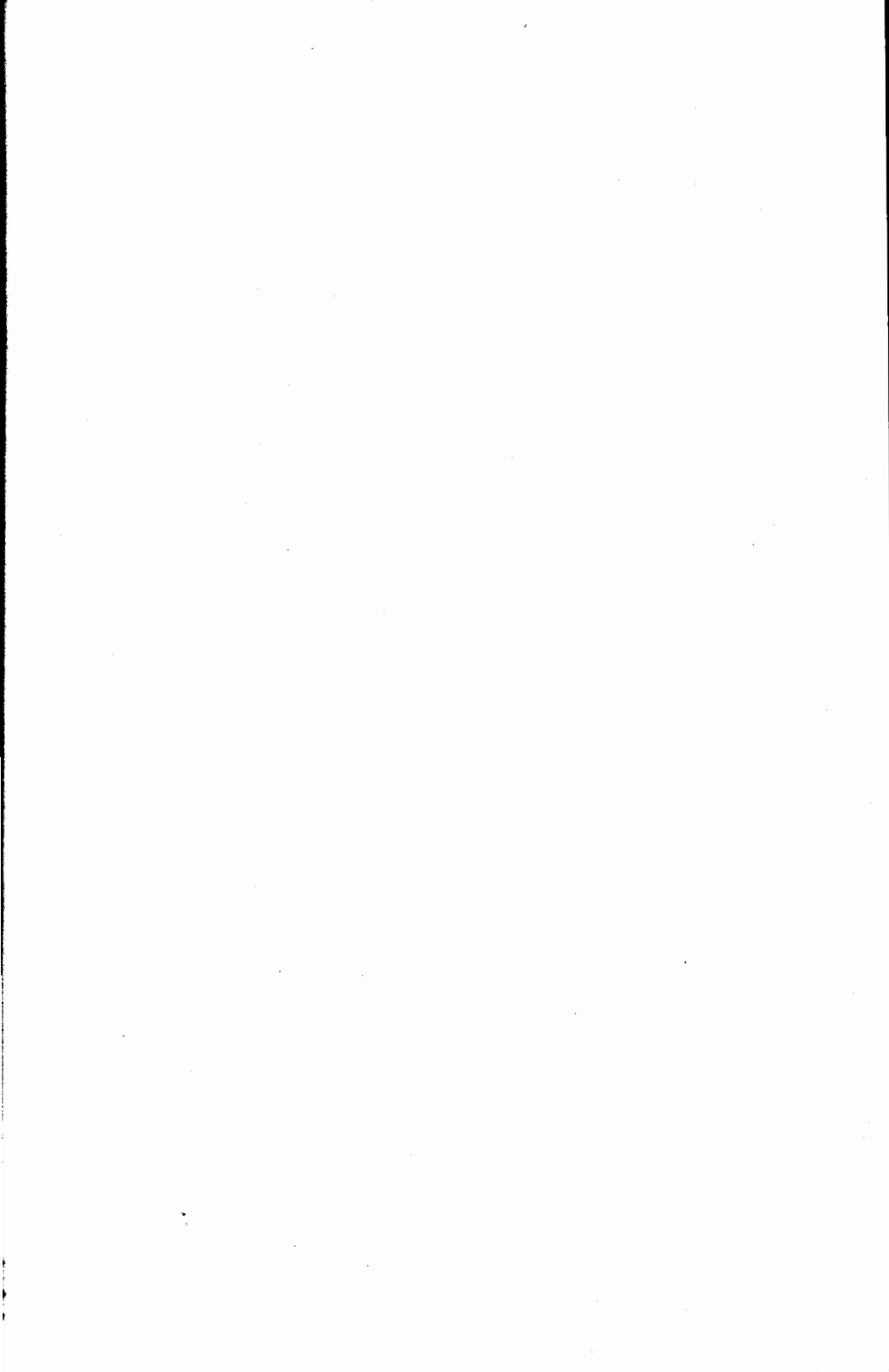
ISBN: 978-964-363-958-7



9 789643 639587

۲۸۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



رهیافت تطبیقی به فلسفه سهروردی

حسن سیدعرب



انتشارات هرمس



انتشارات هرمس

تهران، خیابان ولی عصر (عج)، بالاتر از میدان ونک، بعد از برج نگار، شماره ۲۴۹۳ - تلفن: ۸۸۷۱۵۶۷۴
مجموعه ادب فکر - فلسفه و کلام؛ ۱۰۵

رهیافت تطبیقی به فلسفه سهروردی

حسن سیدعرب

طرح جلد: واحد گرافیک هرمس

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است.

سرشناسه:	سیدعرب، حسن، ۱۴۴۳.
عنوان و نام پدیدآور:	رهیافت تطبیقی به فلسفه سهروردی / حسن سیدعرب.
مشخصات نشر:	تهران: هرمس، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری:	۳۶۰ ص.
شابک:	978-964-363-958-7
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	۳۴۵-۳۴۱ ص
یادداشت:	نمایه.
موضوع:	سهروردی، یحیی بن حبش، ۵۴۹-۵۸۷ ق. - نقد و تفسیر
موضوع:	اشراق (فلسفه)
موضوع:	فلسفه تطبیقی
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۴ ر ۹۱/۱ BBR۲۲
رده‌بندی دیویی:	۱۸۹/۱
شماره کتابشناسی ملی:	۴۰۲۸۷۴۶

به یاد

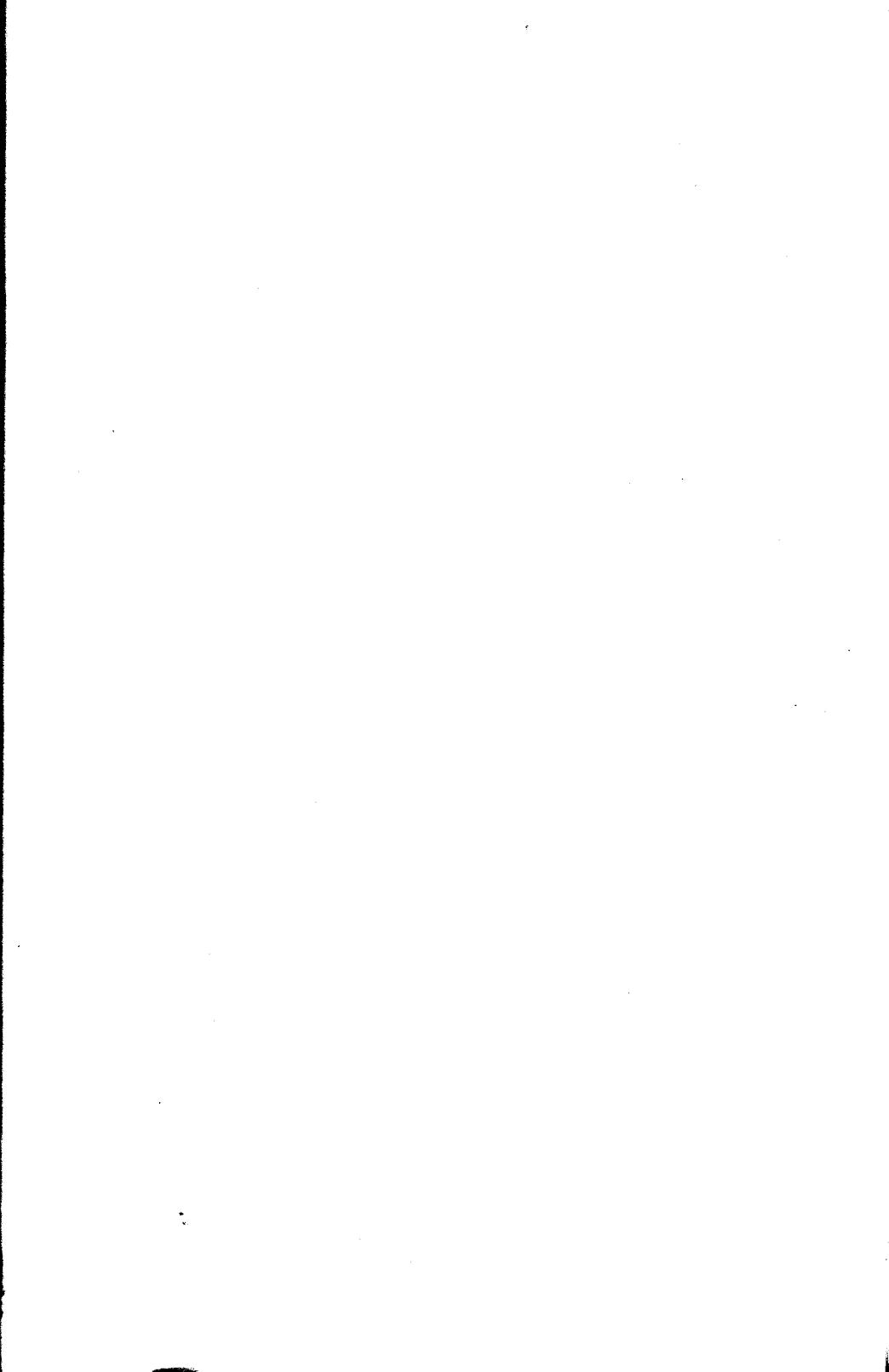
ناصر فرهنگ مجد

ناگشوده گل نقاب، آهنگ رحلت ساز کرد

ناله کن بلبل که گلپانگ دل افکاران خوش است

فهرست

۱	 مقدمه
۱۹	 تأسیس یا احیا؟
۷۹	 حکمت مشرقی و حکمت اشراقی
۱۳۷	 عقل مغلوب
۱۸۱	 پایان فلسفه اسلامی در جانب غربی!
۲۱۹	 پدیدار اشراق و نور
۲۵۵	 عرفان فلسفی
۲۹۹	 آغاز پس از پایان
۳۴۱	 منابع
۳۴۶	 نمایه



مقدمه

کتاب حاضر بررسی تطبیقی فلسفه سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ق) با اندیشه‌های فارابی، ابن‌سینا، غزالی، ابن‌رشد، ابن‌عربی و ملاصدرا است. تحلیل مبانی اندیشه از نخستین رهیافت‌های فلسفه تطبیقی است، زیرا سنجش فلسفی بدون التزام به مبانی آراء ممکن نیست. اندیشه سهروردی برای عرضه قرائتی عقلانی از خدا، انسان و جهان، در سنتی ظهور کرد که پیشینه آن بر جهان‌شناسی عقلی متمرکز بود و نماینده آن «حکمت مشاء» است. فلسفه اشراق، ضمن اشتغال بر نقد و ابداع، دومین حوزه فلسفی جهان اسلام است. فرهنگ فلسفی برآمده از این طرز تلقی از هستی، در «اشراق» توصیف شد که حاصل تأمل عمیق در نسبت انسان و هستی بود. سرشت چنین فلسفه‌ای ناظر به نظر عقلی و شهودی به انسان است.

فلسفه سهروردی ناظر به نوعی درک فلسفی از انسان است که نشان دادن تمایز آن از دیگر نظریه‌ها ضروری است. در این فلسفه، انسان موجودی ابدی است. سهروردی به دنبال آن است که بین او و توحید ارتباط برقرار کند و این امر به بررسی عقلانی برای رفع موانع تبدیل انسان به معنا احتیاج دارد. سهروردی برای وصول به این هدف، نظریه اشراق را مطرح کرد. انسان در فلسفه او عین ربط به توحید است. تجربه اشراق، امری انسانی است. این تجربه، بدون رهیافتی اصیل به نسبت فلسفه و انسان

نمی‌تواند متحقق شود. جهان‌شناسی عقلی و اشرافی سهروردی بخش قابل توجهی از تاریخ فلسفه اسلامی است.

فلسفه اشراق، ضمن کوشش برای فهم اندیشه‌های ابن سینا (۴۲۸-۳۷۰ ق) و فارابی (۲۶۰؟-۳۳۹ ق)، متضمن تلاش برای طرح تدوین الگویی برای هستی‌شناسی است. این الگو که امروزه با این عنوان شهرت یافته، در عرض دو حوزه مهم دیگر فلسفه اسلامی، یعنی حکمت مشاء و حکمت متعالیه است. شیوه متمایز این حوزه فکری، در وجه تسمیه آن مستتر است. اشراق، توصیف‌گر پیوستگی انسان، جهان و خدا بر اساس نظریه فیض دائم است. این فیض از عالی‌ترین مرتبه هستی نزول می‌کند. سهروردی برای تمایز اندیشه خود از نوافلاطونیان و نیز تقریر نظریه فیض و صدور در فلسفه اسلامی، نیاز داشت تا فلسفه اشراق را به گونه‌ای توصیف کند که با دیگر حوزه‌های فکری تفاوت اساسی کند.

بررسی تطبیقی فلسفه سهروردی نیازمند طرح پرسش‌هایی از چیستی این فلسفه است. کنش حاصل از این مخاطب، ساختار مفهومی اندیشه فلسفی ایران و اسلام را متحول کرد. فلسفه اشراق، حاصل تلاش مؤسس آن برای بررسی نقادانه حکمت مشاء است که طلایه‌داران آن فارابی و ابن سینا به عنوان برجسته‌ترین حکیمان مسلمان هستند. فلسفه سهروردی طرز تفکری نوین در سنت فلسفی رایج در عالم اسلام است. سهروردی فلسفه اشراق را به نقد و بررسی حکمت مشاء هم اختصاص داد. این توجه به گونه‌ای است که بعضی از مفسران معاصر فلسفه اشراق در تقسیم موضوعی نوشته‌های سهروردی، تعدادی از آن را ناظر به حکمت مشاء دانسته‌اند.

هدف سهروردی از توجه به ادوار نخستین فلسفه اسلامی، ایجاد حلقه اتصالی تاریخی میان عهد خود با فلسفه فارابی و ابن سینا است. زیرا از نظر او مسائل و مباحث فلسفه، چنان که در حکمت مشاء مطرح شده بود نیاز به تفسیری خارج از آن حوزه داشت. تفسیر اشراقی فلسفه ابن سینا نشان داد که سهروردی اندیشه خود را از جایی آغاز کرد که حکمت مشاء به نهایت

رسیده بود. فلسفه سینوی نیاز اساسی به چنین تداومی داشت و بدون آن، به کمال خود نائل نمی‌شد. عنصر توصیف‌گر فلسفه اشراق، ناظر به آغاز فلسفه اسلامی، یعنی حکمت مشاء بود. سهروردی بخشی از فلسفه خود را مصروف بررسی نقادانه حکمت مشاء کرد که شاخص‌ترین نماینده آن ابن سینا بود. بخشی از پرسش‌های سهروردی مسبوق به درک او از تاریخ است.

البته سهروردی تمام کوشش خود را صرف بررسی حکمت مشاء نکرد، بلکه بخشی از عمر کوتاه خود را به طرح و اثبات اندیشه‌های جدید خود اختصاص داد. فلسفه اشراق، دارای دو جنبه اصلاح و ابداع است، اصلاح نسبت به حکمت مشاء، و ابداع نسبت به طرح حوزه‌ای جدید اختصاص یافت. او کوشش خود را به این دو بخش مهم اختصاص داد. در بخش نخست نشان داد که در سنت فلسفی رایج در عالم اسلام تفکر می‌کند. در بخش دوم نیز هستی‌شناسی خود را مطرح کرد. سهروردی بیش از همه مرهون و متأثر از فارابی و ابن سینا است. فلسفه، آینده‌نگر است و ارمغان سهروردی برای انسان دیروز و امروز، فلسفه اشراق است. امروزه این فلسفه نیاز اساسی و از ملاک‌های عقلی در الهیات و فلسفه است.

فلسفه‌ای که فارابی تأسیس کرد و با تلاش ابن سینا به اوج رسید با تلاش سهروردی در قرون میانی تاریخ فلسفه اسلامی احیا شد. هدف غایی فلسفه سهروردی مانند دیگر فیلسوفان مسلمان، توحید است و او فلسفه اشراق را طریق وصول به آن دانست. این فلسفه، حوزه‌ای انضمامی به فلسفه اسلامی محسوب نمی‌شود بلکه نتیجه طبیعی و استمرار آن است. فارابی بیش از دیگر فیلسوفان مسلمان در تمایز فلسفه اسلامی از یونان تلاش کرد. توجه او به سیر اندیشه فلسفی در آن عهد تا اندازه‌ای همراه با غفلت از تفکر فلسفی در شرق بود. او گرچه از شرق فلسفی برخاسته بود اما دل در گرو فلسفه یونان داشت و این مواجهه کاملاً منطقی بود. او برای تأسیس فلسفه اسلامی نیاز به شناخت دقیق اندیشه‌های سقراط (۳۹۹-۴۶۹ ق.م)، افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م) و ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م)

داشت. رابطه فلسفه و دین در عهد وی اهمیت یافت و برای تقریب دین و فلسفه تلاش فراوان کرد.

میراث فلسفی فارابی متمرکز در حکمت مشاء نشد. تلاش او برای استمرار اندیشه فلسفی حتی تا روزگار کنونی قابل بررسی است. در این میان رویکرد سهروردی به فارابی قابل تأمل است، وی برغم آن که نام فارابی را در نوشته‌های خود نیاورد، اما نمی‌توانست منکر تلاش‌های فلسفی او شود. فلسفه اسلامی بدون فارابی، غیر قابل تصور است. سهروردی با طرح فلسفه اشراق، صورت دیگری از فلسفه فارابی را مطرح کرد. این صورت جدید، فلسفه اشراق نام دارد. سرشت فلسفی این مقطع از تاریخ فلسفه اسلامی، شهودی است. عبور از مفهوم به واقعیت، و صیوریت در اندیشه وجود، به گونه‌ای که بعدها در حکمت متعالیه ظهور یافت، شاخصه اصلی آن است. فارابی در تمام ادوار این فلسفه، حضور دارد. موضع‌گیری نسبت به فلسفه او درک اندیشه وجود نزد فیلسوفان پس از وی را ممکن می‌کند. فلسفه اشراق سهروردی را نیز باید از این دیدگاه در نظر گرفت.

سهروردی افزون بر نسبتی که با فارابی برقرار کرد، قصد احیا فلسفه وی را هم داشت و این اهتمام، تلاش او را متفاوت با ابن سینا کرد. فلسفه اشراق، صورت تازه‌ای از فلسفه فارابی نیست بلکه ضمن قبول این صورت، اهتمام به احیا آن است. نقد مبتنی بر کلام اشعری و محدود ماندن آموزه‌های فلسفی حکمت مشاء در قلمرو مفهوم‌گرایی، موجب طرح پرسش‌های جدید شد و فلسفه اشراق، برای بررسی و پاسخ به این پرسش‌ها ظهور کرد، زیرا بیش از یافتن پاسخ برای آن پرسش‌ها، نیاز به دفاع و احیا داشت. سهروردی ضمن ابراز اهتمام به استمرار اندیشه فلسفی، کوشید جهان دیگری در پیش چشم فلسفه نمایان کند. بخشی از این جهان، حکمت و فلسفه ایران باستان بود که جز اندک التفات ابن سینا به آن، جزء میراث فراموش شده بود.

رویکرد فارابی به دین، فلسفی است. او به دنبال این بود که نسبت جهان‌شناسی این دو قلمرو را مشخص کند. بعلاوه، قصد داشت تا از این

طریق، بنیان عقلی دین و فلسفه را هم معلوم کند. قید «اسلامی» در ترکیب «فلسفه اسلامی» در واقع مدیون تلاش وی است. با این که نوشته‌های او دلالت بر این انگیزه می‌کند، اما بیش از همه مقام تاریخی وی از این اهتمام خبر می‌دهد. عهد و زمانه فارابی با دیگر حکیمان مسلمان فرق می‌کند. تأثیر تفکر او در تمام طبقات حکیمان مسلمان هویدا است. بصیرت فلسفی فیلسوفان در رویکرد به دین، نمی‌توانست بدون تلاش وی ادامه یابد. در این رویکرد، تفاوت او با سهروردی به طرح اخلاق و فضیلت ایرانی در فلسفه، با التفات به حکمت خسروانی آغاز شد. اهتمام سهروردی منجر به احیا این حکمت شد. حکمت خسروانی بیش از آن که نوعی تفسیر فلسفی و عقلی از هستی باشد، صبغه‌ای اخلاقی و عرفانی دارد.

سهروردی رویکرد شناخت‌شناسی فارابی را به مسئله فیض دست کم نگرفت. الگوی فلسفه اشراق در تفسیر عقلانی و اشراقی هستی بر این اساس استوار است. وی ضمن درک غایت سخن فارابی، تلاش کرد تا نظریه اشراق را جانشین آن کند. این رویداد، آغاز طرح دیگری از هویت فلسفه اسلامی بود. فلسفه اشراق جنبه‌های عینی و ذهنی اشراق را از منظر فلسفه بررسی کرد. سهروردی بدون استفاده از دانش منطق به این مهم دست نمی‌یافت. هنوز نسبت منطق و فلسفه اشراق به طور عمیق بررسی نشده است. سهروردی مدعی است منطق مشائیان را خلاصه کرده است. در مجموع نوشته‌های او، حجم منطقیات قابل توجه است. مع‌هذا منطق وی شبیه فارابی است هرچند نتایج حاصل از آن متفاوت است.

دست یافتن به طرح کلی و زمینه‌های تمایل به اشراق در فلسفه فارابی خالی از صعوبت نیست. بعدها فلسفه ابن سینا این مشکل را برطرف کرد. حکمت مشاء با فارابی آغاز شد و توسعه بعدی آن به اهتمام ابن سینا صورت گرفت. سیر معکوس از فلسفه ابن سینا به فلسفه فارابی، به منزله بازگشت از تفصیل به اجمال است. فلسفه اشراق نیز با چنین سیری، از ابن سینا به فارابی رفت. لذا نمی‌توان بدون تفسیر ابن سینا درکی صحیح از

اندیشه فارابی داشت. اگرچه سهروردی تنها ابن سینا را نماینده مشائیان مسلمان می‌داند، ولی این سخن به معنای اعراض وی از فارابی نیست. فلسفه فارابی در درک افق فلسفه کمک شایان توجهی به سهروردی کرد. پس از فارابی، تنها ابن سینا بود که الهیات فلسفی را متمایز از کلام کرد و آن را تداوم بخشید. پس از ابن سینا الهیات و اندیشه فلسفی همگن شد، امری که سهروردی نیز توجه کامل به آن داشت.

الهیات فلسفی با ابن سینا آغاز شد و در قرون میانی تاریخ فلسفه اسلامی با ظهور فخر رازی و خواجه نصیر الدین طوسی، فلسفه به وحدت با دانش کلام متمایل شد. اما اندیشه‌های سهروردی مانع از تبدیل الهیات ابن سینا به کلام شد. وی ساختار ایمان را از منظری فلسفی و با طرح مسئله حضور تبیین کرد. این تحویل کافی بود تا تمایز کلام و فلسفه همچنان باقی بماند. اهتمام سهروردی به دفاع از الهیات حکمت مشاء، مسبوق به این انگیزه بود که تنها برهان فلسفی، قادر به رفع تجربه شک در الهیات مبتنی بر جدل است. از این رو تنها در عهد سهروردی «تأله» به عنوان اصطلاح فلسفی متداول شد، امری که به نوبه خود مسبوق به کوشش او برای تداوم به حکمت مشاء سینوی بود. فلسفه اشراق در ظهور تاریخی خود، سیر علی فلسفه اسلامی را تغییر داد، امری که سرانجام به نحو کامل در حکمت متعالیه ملاصدرا پدیدار شد.

تعیین مبدأ جهان‌شناسی اشراقی دشوار است، هرچند نشانه‌هایی از آن در نوشته‌های ابن سینا دیده می‌شود. سهروردی مؤسس این اندیشه است اما نمی‌توان سهم عمده ابن سینا را نادیده گرفت. تحلیل غایی الهیات اشراقی با فلسفه ابن سینا، به ویژه آثار و اندیشه‌های سال‌های پایانی عمر وی آغاز شد و سهروردی به تمایل «مشرقی» فلسفه ابن سینا توجه کرد. اشراق، عرفان نیست و نمی‌توان آن را مقوله‌ای فلسفی هم دانست. فهم آن، نیازمند بررسی دقیق درک سهروردی از هستی است. اشتیاق او به طرح مسئله اشراق از توجه به اهمیت مشرق در فلسفه ابن سینا نشأت گرفت. مسئله

اشراق، از وجوه تمایز فلسفه اسلامی با حکمت یونان است. در عهد میانی فلسفه اسلامی، وضعیّت تفکر مسبوق به پرسش‌های ناظر به معرفت اشراقی بود زیرا مابعدالطبیعه مشاء را در نیل به شهود منهای عرفان عقیم می‌دید. اندیشه فلسفی ابن سینا نیاز داشت تا قلمرو عقل را در درک هستی معلوم کند اما این نیاز، با ظهور فلسفه اشراق پاسخ داده شد. البته نمی‌توان به ابن سینا و حلقه شاگردان وی خرده گرفت، زیرا آنان بیش از آن که به دنبال تفسیر جهان باشند، تلاش کردند تا نهاد اندیشه فلسفی را استوار کنند و این کوشش به درک فلسفی جهان منجر شد و حکمت مشاء را کمال بخشید. با وجود این، نیاز به گسترش آن در فلسفه اشراق آشکار شد. الگوی هستی‌شناسی اشراقی سهروردی برون رفت از حکمت مشاء محسوب شد.

با توجه به تفسیر سهروردی از معنای فلسفی اشراق دیگر نمی‌توان ابن سینا را فیلسوف مشائی محض دانست. تمرکز شهودی ابن سینا و رهیافت او به مسئله اشراق، این ادعا را اثبات می‌کند. بدون تفسیر سهروردی امکان درک عمیق از اشراق ابن سینا ممکن نیست. سهروردی وامدار اشراق سینوی است و تلاش کرد افق ناگشوده مشرق و اشراق را در فلسفه ابن سینا پدیدار کند. تأثر سهروردی از ابن سینا بیش از همه در نوشته‌های فارسی سهروردی مشهود است. آثار تأویلی او بیانگر نوع فهم وی از نوشته‌های رمزی ابن سینا است. بدینسان ظهور فلسفه اشراق بیش از هر چیز مرهون تلاش ابن‌سیناست. وی مسئولیت بزرگی بر عهده سهروردی گذاشت. آموزه‌های سهروردی نیز در آغاز با توجه به تمایل اشراقی ابن سینا آغاز شد اما به مرور از آن متمایز گردید.

فلسفه اشراق مسبوق به آموزه‌های مشائیان نیست، سهروردی تلاش خود را در این زمینه معطوف به کاهش اشتراک با آنان کرد. هرچند ابن سینا همیشه برای او یک استثناء به شمار می‌آمد و تلاش می‌کرد تا ابن سینا را متمایز از دیگر مشائیان به حساب آورد. این انگیزه سهروردی مسبوق به

تصور وی از فلسفه ایرانی-اسلامی است. او بیش از دیگر فیلسوفان مسلمان به وحدت فلسفه ایرانی-اسلامی اندیشید و ابن سینا نزد وی مبدأ توجه به مشرق و اشراق محسوب می‌شد. او طرح فلسفه مشرقی را از ابن سینا وام گرفت و صورت جدیدی که برای آن طراحی کرد همان فلسفه اشراق است. طریق تفکر سهروردی در فلسفه اشراق کم‌تر مایل به شناخت‌شناسی است.

فلسفه سینوی پس از انتقاد جدّی غزالی (۴۵۰-۵۰۵ق) به دست سهروردی رسید. بخش قابل توجهی از فلسفه اشراق، به پاسخ‌گویی غیر مستقیم سهروردی به غزالی اختصاص دارد. سهروردی از ابن سینا در مقابل کلام اشعری دفاع کرد. او و خواجه نصیر الدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷ق) سهم عمده‌ای در دفاع از تفکر عقلانی که ابن سینا نماینده آن بود، دارند. سهروردی با دفاع از ابن سینا دشواری طرح پرسش فلسفی را از میان برد و محیط اجتماعی و تاریخی مساعدی برای فلسفه اشراق پدید آمد. البته مطلوب سهروردی دفاع از اندیشه فلسفی بود و کم‌تر به فضای فکری حاصل از آن اندیشید. وی در مقابل غزالی از ابن سینا دفاع کرد زیرا مطلوب او احیا فلسفه بود.

غزالی، منتقد فلسفه اسلامی است ولی گفتمان وی ناظر به نفی فلسفه نیست. در عالم اسلام، ابن تیمیه (۷۲۸-۶۶۱ق)، مؤسس و تنها نماینده جریان ضد فلسفه است. انتقادهای غزالی به تصحیح حکمت مشاء منجر شد، اگر چه وی قصد داشت تا کلام اشعری را جانشین آن کند. او به وضوح تلاش کرد تا نشان دهد حکمت مشاء در درک عقلانی از هستی ناتوان است. غزالی در این کار موفق نبود زیرا توجیه عقلانی نداشت و کلام اشعری در بررسی انتقادی فلسفه مشاء کاری از پیش نبرد. سهروردی در مقابل غزالی، نخستین مدافع فلسفه است. او به خوبی دریافته بود که غزالی بر اساس دانش کلام به نقد فلسفه پرداخت، سهروردی برای مواجهه با غزالی نقد اندیشه‌های او را بر اساس کتاب وی در اصول فقه یعنی

المستصفی آغاز کرد تا درک غزالی را از معرفت دینی ناتمام نشان دهد. سهروردی آن دسته از نوشته‌های غزالی را که ناظر به تأملات فلسفی و منطقی و مشتمل بر دیدگاه انتقادی به فلسفه است، نقد نکرد. شاید به نظر او چون غزالی در انتقادهای خود، موضع دینی داشت باید اندیشه وی را در حوزه معرفت دینی نقد می‌کرد. به نظر سهروردی اندیشه کلامی غزالی ناظر به نفی تفکر فلسفی است. فلسفه اشراق، برغم آن که مایل به نقد فلسفه یونان بود، اما در مقابل غزالی از فلسفه یونان دفاع کرد. نمی‌توان به راحتی درباره موفقیت سهروردی داوری کرد، زیرا دفاع از فلسفه، از یک سوی دارای بساطت و از سوی دیگر طرحی پیچیده است. فلسفه اشراق در نقد حکمت مشاء و دفاع از آن در مقابل غزالی راه سختی طی کرد.

غزالی با نقد فلسفه، مخالفت خود را با رواج فلسفه یونان در عالم اسلام اعلام کرد. او ترجیح داد مهم‌ترین دست‌آورد یونان یعنی فلسفه را نقد کند. وی چون مجبور بود فلسفه را با فلسفه نقد کند دچار یونان‌زدگی مضاعف شد. کلام اشعری، دستمایه عبور او از این تناقض بود. جدال او با فلسفه و فیلسوفان، امتناع تفکر فلسفی را در بخش وسیعی از جهان اسلام موجب گردید. با این که نظریه رقیب او یعنی فلسفه اشراق نیز هنوز پابرجاست، اما اقبال به اندیشه غزالی چشمگیر است. نسبت سهروردی با غزالی از رویدادهای مهم تاریخ فلسفه اسلامی است. مورخان فلسفه برای داوری این نسبت، بیش از داده‌های تاریخی، به دیدگاه‌های نظری نیاز دارند، این رویکرد در منابع موجود به چشم نمی‌خورد.

چارچوب مشخص نظریه منتقدانه غزالی به فلسفه، نشان دهنده روشنگری اهل ایمان در رویکرد به فلسفه است. بخش عمده‌ای از تفکر اغلب فیلسوفان مسلمان از آغاز تا کنون، به مسئله نسبت دین و فلسفه اختصاص یافته است. البته در این میان وضعیّت غزالی متفاوت با دیگران است. عقلانیت وی برخاسته از دین است. او برای به ثمر نشاندن اندیشه خود، اخلاق و کلام را به هم نزدیک کرد. در میراث او اخلاق مایل به

عرفان و کلام مایل به خدا محوری، جانشین اندیشه فلسفی نشد. توصیف و تبیین اندیشه غزالی در رویکرد به فلسفه کار آسانی نیست، وی در تبیین نسبت دین و فلسفه با مشکلات زیادی روبه‌رو بود. رویکرد انتقادی او به فلسفه، برای اصلاح حکمت مشاء و تقریب فلسفه و دین بود، هرچند در این زمینه موفقیتی حاصل نکرد. اگرچه حالات معنوی اواخر عمر او را ناشی از تمایل فراوان وی به عرفان دانسته‌اند، اما بعید نیست که این حالات، ناشی از نوعی افسردگی روحی در عدم نیل به وحدت دین و فلسفه بوده باشد.

جزم‌گرایی غزالی به‌عکس، موجب رشد اندیشه فلسفی شد. پژوهش‌های فلسفی پس از وی نشان داد که اهتمام غزالی به اصلاح حکمت مشاء، منجر به نفی فلسفه نشد. او رتبه اندیشه فارابی و ابن‌سینا را از افلاطون و ارسطو جدا کرد و در هیچ یک از نوشته‌های خود، این دو فیلسوف مسلمان را یونانی ندانست. در قاموس تفکر غزالی فلسفه متعلق به یونان است. او وقتی از فلسفه انتقاد کرد، نظر به گسترش آن در عالم اسلام داشت که به گمان وی موجب رخنه در ایمان مسلمانان شده بود. سهروردی نسبت به فلسفه یونان مواجهه کاملاً متفاوتی با غزالی داشت، اما چندان هم با او مخالفت نکرد. به نظر سهروردی نگاه غزالی به فلسفه یونان بدون اعتناء به فارابی و ابن‌سینا ممکن نبود.

روشنگری غزالی به تناقض انجامید، زیرا نتوانست با اتکاء به تعریفی که از عقل عرضه کرد، از بسط مفاهیم فلسفی جلوگیری کند و سرانجام به عرفان روی آورد. عرفان منهای فلسفه، شبیه اخلاق مبتنی بر شهود است. در نوشته‌های او کمال ایمان موج می‌زند و صدق و راستی این رویکرد، در تمام نوشته‌های او پیدا است. تفکر غزالی برغم انتقاد به فلسفه، نظام مبتنی بر روشنگری در علوم و معارف اسلامی است و آن را «احیا علوم دین» نام نهاد. سهروردی در مقابل غزالی بدون آن که مدعی دفاع از فلسفه باشد، مبانی تفکر او را نقد کرد. نقد معرفت دینی غزالی، نخستین بار در فلسفه

اشراق صورت گرفت. سهروردی هم در عداد فیلسوفانی است که به تأمل در دین و فلسفه پرداخت.

نزد ابن رشد تغییر اندیشه ارسطو، اولویت تفکر فلسفی است. او مفهوم خاصی از این فلسفه در نظر داشت که تمام هویت فلسفه را در بر گرفت. وی ارسطو را مساوی با فلسفه دانست. تعمق او در اندیشه ارسطو نظیر نداشته است. ابن رشد هستی‌شناسی ارسطویی را با رویکرد کلامی، وحدت بخشید. فلسفه وی آخرین مرحله رویکرد مسلمانان به فلسفه ارسطو است. از این رو درک اندیشه ارسطو تنها در فلسفه او پدیدار شد. دشواری فلسفه در جانب غربی جهان اسلام مسبوق به گشودگی تام فلسفه یونان در آن سامان است. رواج فلسفه ابن رشد در آن مناطق موجب شد تا در محافل علمی و فلسفی آن مناطق، از دیگر قرائت‌های مهم فلسفه ارسطو، یعنی رویکرد فارابی و ابن سینا آگاهی کم‌تری وجود داشته باشد و وقوف ابن رشد به فلسفه ارسطو، مطلق انگاشته شود.

اما در شرق جهان اسلام رویکردی متفاوت به فلسفه بود. این تفاوت در نقد ابن رشد به غزالی پیداست. جدال فلسفی آن دو به طور ناخودآگاه معطوف به اندیشه ابن سینا بود. ابن رشد خود را ارسطوی جهان اسلام می‌پنداشت. وی در مقابل غزالی از فلسفه دفاع نمی‌کرد، بلکه تلاش کرد ارسطو را تثبیت کند. سهروردی تنها داور این رویداد فلسفی بود. فلسفه اشراق با درک ابن رشد از فلسفه سازگار نبود. طریق تفکر اشراقی تمام هویت فلسفه را در اندیشه ارسطو خلاصه نکرد. دو قطب ناسازگار فلسفه در جهان اسلام، اندیشه ابن رشد و سهروردی است. طُرفه آن که بسیاری از منابع تاریخ فلسفه اسلامی بخش قابل توجهی از کوشش خود را صرف بررسی تقابل ابن رشد و غزالی کرده‌اند. غزالی با نفی فلسفه یونان، و ابن رشد با مطلق‌انگاری ارسطو، درکی ناتمام از فلسفه بر جای گذاشتند.

تفکر ابن رشد و سهروردی در رویکرد به فلسفه تفاوت‌های فراوان داشت. این دو در توجه به دین هم اشتراک ندارند. ابن رشد، پایان فلسفه

اسلامی نیست، او پایان طرح نظریه فلسفی فیض است، حال آن که اساس فلسفه اشراق بر این نظریه استوار است و تمام اختلاف این دو فیلسوف از درک نظریه فیض ناشی می‌شود. ابن رشد در بی‌اعتنایی به نظریه فیض، فیلسوفی یگانه است اما جهان‌شناسی سهروردی تعبیر تازه‌ای از نظریه فیض است که پیش از او در فلسفه فارابی و ابن سینا مطرح شد.

ابن رشد فلسفه اسلامی متأخر را بدون التفات به جریان عظیم آن در مشرق که نمایندگان خاص آن فارابی و ابن سینا بوده‌اند هدایت کرد. الهیات برآمده از تفکر او کم‌تر با فلسفه نسبت دارد. از این رو نمی‌توان وی را از حکیمان متأله دانست. تمرکز او بر فلسفه ارسطو موجب این غفلت شد. ابن رشد در مواجهه با غزالی به نقد تاریخی او نپرداخت زیرا شتاب وی برای انتقاد از ابن سینا او را از این مزیت برخوردار نکرد. درک او از فلسفه، سرنوشت آینده فلسفه در غرب جهان اسلام را رقم زد. در تعلیم فلسفی او دین و فلسفه جدای از هم است و نمی‌توان سنت الهیاتی مشرق را در آن دید. اندیشه ابن رشد منجر به انزوای الهیات در جانب غربی فلسفه اسلامی شد. او نماینده فلسفه یونانی است و کم‌تر می‌توان اندیشه وی را برآمده از سنت تفکر فلسفه اسلامی دانست.

رهیافت سهروردی و ابن رشد ناظر به هویت فلسفه اسلامی هم هست، اما سهروردی مایل بود فلسفه اسلامی در شرق جهان اسلام، به فرهنگ التفات داشته باشد و زمینه این توجه در فلسفه او پیداست. بعلاوه التفات غیر ارسطویی او به فلسفه نیز گواه این ادعا است. در آثار ابن رشد و سهروردی اختلاف نظر درباره ماهیت فلسفه اسلامی مسبوق به احکام فلسفی نیست، بلکه درک از فلسفه و تاریخ آن، تعیین‌کننده آینده فلسفه پس از آنان است. خصلت اصلی اندیشه ابن رشد دنیامداری است و اگر این داوری صحیح باشد، نمی‌توان نسبت دین و فلسفه را در اندیشه او به خوبی توصیف کرد. تجربه معنوی این دو فلسفه هم بسیار متفاوت و متمایز از یکدیگر است. فلسفه ابن رشد در غرب جهان اسلام به نظام فلسفی مبدل نشد.

بخشی از اهمیت بررسی فلسفه ابن رشد و سهروردی به زمینه‌های اجتماعی و تاریخی تفکر آن‌ها باز می‌گردد. بدون این ملاحظه نمی‌توان درک کامل و روشنی از این اندیشه داشت. فلسفه ابن رشد نمی‌توانست تاریخ فلسفه اسلامی را بدون تمهیدات فلسفه اشراق سهروردی، با عرفان ابن عربی رویارو کند. سهروردی حلقه اتصال و امتداد فلسفه اسلامی است. او با درک فلسفه ابن رشد و بررسی علل ظهور آن، مسیر تاریخ فلسفه اسلامی را به سمتی هدایت کرد که عرفان ابن عربی (۶۳۸-۵۶۰ق) و فلسفه ملاصدرا (۱۰۵۰-۹۷۹ق) قابلیت ظهور پیدا کند. اندیشه سهروردی تا اندازه‌ای ناظر به گونه‌ای درک نظری از تاریخ است.

پیش‌بینی ظهور عرفان فلسفی محیی الدین بن عربی در امتداد سیر فلسفه اسلامی چندان آسان نبود. عرفان او ناظر به کشف و شهودی است که عقل، طریق وصول به آن را هموار می‌کند. نخستین واکنش ابن عرفان در مواجهه با حکمت مشاء صورت گرفت. در واقع عرفان ابن عربی، حاصل عقل‌گرایی مفرط مشائیان مسلمان است. ابن عرفان ارتباط بسیار نزدیکی با فلسفه و دین دارد، از این رو توانست با اتکاء به معارف فلسفی و طریق تأویل آیات، به معرفتی شهودی نائل شود. «اعیان ثابته» یا «حقایق سرمدی» نمی‌توانست بدون بهره از میراث فلسفی و کلامی مطرح شود.

بحث عدم، نخستین واکنش ابن عربی در مقابل اندیشه فلسفی است. تصور وی از عدم، از حیث بنا و مبنا با میراث فیلسوفان متفاوت است. طرز تلقی او تمایز اندیشه وی را با اندیشه حکیمان مسلمان نشان می‌دهد. تلاش وی بعدها به تقریب قلمرو کلام و عرفان منجر شد. عرفان او منهای فلسفه بود و شارحان وی تلاش کردند تا اندازه‌ای این طریق را قابل وصول کنند. تصور ابن عربی از عدم با اندیشه‌های فلسفی در تضاد بود. انگیزه پیشینی وی در این معرفت، قابل بررسی است. این نوع درک از هستی ناظر به وجود است. عرفان او جز از این منظر هستی را تفسیر نمی‌کند و با این رویکرد، نخستین تمایز آن با فلسفه اشراق نمایان شد. در تفسیر اشراق و

فیض نیز تمایز بارزی میان سهروردی و ابن عربی هویدا است.

تفاوت دو مفهوم اشراق و تجلی در اندیشه سهروردی و ابن عربی، سرنوشت آینده فلسفه و عرفان را در قرون میانی فلسفه اسلامی رقم زد. ظهور این دو درک، تصادفی نیست. سهروردی بنای اندیشه را بر اشراق گذاشت و از فیض تقریری خاص عرضه کرد. اما ابن عربی آن را در قالب تجلیات الهی قابل شهود دانست. وی برای توصیف عقلی تجلیات، از فلسفه بهره برد و بنای جهان‌شناسی خود را بر آن استوار کرد. در واقع فلسفه، قلمرو عرفان ابن عربی را تعیین کرد و فلسفه اشراق و اندیشه‌های ابن سینا از منابع مهم آن محسوب می‌شود، هر چند هنوز معلوم نیست در این عرفان چرا و به کدام انگیزه رویکرد به فلسفه نفی شد؟

طرح اندیشه عدم در عرفان ابن عربی رویکردی نقادانه به فلسفه است، هرچند این اندیشه نتوانست جایگزین فلسفه شود. ابن عربی در رویکرد به مسئله وجود، مسئله خلق و آفرینش را به گونه‌ای که در کلام اسلامی مطرح است، تحلیل کرد. پاره‌ای از مشکلات نظام معرفتی عرفان او به تجربه‌های معنوی باز می‌گردد. وی بخش قابل توجهی از عرفان خود را به بررسی و اثبات این تجربه‌ها اختصاص داد. معرفت برآمده از کشف و شهود، عرفان او را احاطه کرده است. مخاطب این عرفان، از تجربه‌های مؤسس آن تعالی روحی می‌یابد. امروزه این عرفان از مهم‌ترین حوزه‌های معرفتی و شهودی عالم اسلام است.

سهروردی کوشید تا اندازه‌ای در میراث یونانیان تأمل کند و برخلاف ابن عربی میراث فلسفی بازمانده از گذشتگان را الگوی تفکر خود قرار دهد. سهروردی اهل ذوق و وجد هم بود، اما آن را در طریق تفکر فلسفی خود دخالت نداد. وی انسان‌شناسی فلسفه اشراق را بر هستی‌شناسی بنا کرد. رویکرد او به فلسفه است، ولی طریق تفکر ابن عربی با فلسفه اشراق اشتراکی ندارد. در فلسفه سهروردی کشف و شهود هم حاصل تفکر عقلانی است. تجربه معنوی، پیش از آن که کمال انسان محسوب شود، نیاز به تبیین

عقل دارد. این رویکرد در عرفان ابن عربی کم‌تر دیده می‌شود. در فلسفه، تجربه معنوی مسبوق به عقل بوده و اثبات آن هم به عهده عقل است. افق مشترک فلسفه اشراق سهروردی و عرفان ابن عربی، درک معنوی هستی است. اندیشه سهروردی حاصل درک عقلانی است اما عرفان ابن عربی برآمده از تجربه مبتنی بر کشف و شهود است. اهمیت دخالت عقل، در برهان‌پذیر کردن این تجربه‌های معنوی است زیرا تمایز شطح و طامات را از تجربه واقعی معلوم می‌کند. عرفان منهای عقل، ظلماتی است که باید از خطر گمراهی آن ترسید. این سنت با فارابی آغاز شد و در فلسفه اشراق سهروردی تداوم یافت.

ملاصدرا جامع اندیشه عقلی است. الهیات او فلسفی است. ربط حکمت متعالیه و فلسفه، به سنت تاریخی وحدت کلام و فلسفه در اعصار پس از سهروردی باز می‌گردد. ملاصدرا ایمان و وجود را به صورت تأویلی مطرح کرد. فلسفه او در افق وجود، قابل درک است. واقعیت عینی اندیشه وی بر این اساس مطرح شد و بدون آن نمی‌توان حکمت متعالیه را درک کرد. مع‌هذا قرائت ملاصدرا از تاریخ فلسفه نیز تأویلی است. وی این طریق را از فلسفه اشراق سهروردی و عرفان ابن عربی استنباط کرد. قلمرو این تفکر، گسترش خاصی در اندیشه او یافت و شامل علوم نقلی هم شد. رویکرد تفسیری وی به قرآن کریم نیز دارای این صبغه است.

ملاصدرا درک سهروردی از هستی را متمایز از میراث مشائیان مسلمان دانست. از دیدگاه وی فلسفه اشراق، امکان درک تازه‌ای از هستی فراهم کرد. تحویل این درک به «اصالت ماهیت» چندان دقیق نیست. در میان شروح آثار سهروردی تنها تعلیقات ملاصدرا به حکمة‌الإشراق از اهمیت ویژه برخوردار است. قرائت او از اندیشه سهروردی، انتقادی است و در داوری‌های خود، بیش‌تر جانب حکمت مشاء را گرفت. مع‌هذا تفسیر فلسفی وجود در حکمت متعالیه بدون بررسی عمیق فلسفه اشراق محقق نمی‌شود و نیز الهیات او تا اندازه‌ای وامدار فلسفه اشراق است. تبیین

ملاصدرا از وجود، شبیه سخنان سهروردی درباره نور است.

اثبات این مطلب که ملاصدرا با تأثر از تفکر سهروردی به اندیشه وجود راه یافت آسان نیست. حکمت متعالیه برای نخستین بار در تاریخ فلسفه اسلامی، فلسفه اشراق را تبیین کرد و این رہیافت شامل حکمت مشاء هم شد. غلبه قرائت ملاصدرا به گونه‌ای است که مخاطب گمان می‌کند تمام تلاش فلسفی ابن سینا و سهروردی مقدمه ظهور حکمت متعالیه بوده است. مع‌هذا ملاصدرا متأثر از فلسفه اشراق است و بدون تفسیر او افق اندیشه سهروردی چندان قابل درک نیست.

حکمت متعالیه ملاصدرا برغم تمایز از دیگر حوزه‌های فلسفی در جهان اسلام، پیوند بسیار نزدیک با هریک از آنها دارد. ملاصدرا میل بازگشت به حکمت مشاء داشت و برای نیل به عقل شهودی نیز از فلسفه اشراق و عرفان ابن عربی بهره فراوان برد. التقاطی دانستن اندیشه ملاصدرا به معنی نفی ابداع‌های او است. مخالفان ملاصدرا گمان کرده‌اند اندیشه او بدون در نظر گرفتن حوزه‌های معرفتی پیش از خود، قوام ندارد. حکمت متعالیه، بلوغ خود را پیش از آن که در تاریخ سپری کند، در اسفار معنوی ملاصدرا طی کرده بود. بهره ملاصدرا از سهروردی، شکوفایی فلسفه اشراق را در پی داشت، هرچند نمی‌توان حکمت متعالیه او را برآمده از فلسفه اشراق دانست. موارد تشابه، به معنی التقاط نیست. ملاصدرا در رویکرد به سهروردی، نور را با وجود مقایسه کرد و این دو معنا با هم متفاوت است. فلسفه ملاصدرا تلاش برای وحدت عقل است و برای محقق کردن این اندیشه نیاز به مرتبه‌ای فراتر از اندیشه مشائیان و اشراقیان داشت و شاید از این رو اندیشه خود را حکمت متعالیه نامید. وضعیت کنونی حکمت متعالیه، شاخص تاریخی اندیشه فلسفی در جهان اسلام و تشیع است.

بدون فلسفه اشراق سهروردی، انتقال میراث مشائیان به قرون میانی فلسفه اسلامی ممکن نبود. این انتقال به احیا مجدد هم نیاز داشت. تلاش فلسفه اشراق برای بازسازی این سنت، قلمرو فلسفه اسلامی را در حوزه

جهان‌شناسی و شناخت‌شناسی گسترش داد. طرح فلسفی عالم مثال و تفسیر هستی بر اساس نور این ادعا را اثبات می‌کند. ویژگی مشترک حوزه‌های فلسفه اسلامی در مقایسه با فلسفه اشراق، عقل‌گرایی است. این طرز تلقی از عقل در فلسفه سهروردی بدون آن که با عرفان بیامیزد، تعالی عقل و شهود را در درک از هستی موجب شد. معنای رویکرد عقلی فلسفه اشراق، وحدت نظر و عمل در جهان‌شناسی مبتنی بر نور است. فلسفه اشراق را باید در قلمرو عقل فلسفی و عقل وحیانی مطرح کرد.

پس از رویدادهای تاریخی و معنوی فلسفه اسلامی از قرون میانی تا عهد کنونی، التفات به فلسفه اسلامی تا اندازه زیادی مسبوق به تلاش سهروردی است. امکان این اندیشه پیشتر به اهتمام فارابی مهیا شد. امروزه وی را مؤسس فلسفه اسلامی می‌دانند و این تأسیس با حکمت مشاء سینوی و حلقه شاگردان آن تداوم یافت و با حضور سهروردی و ملاصدرا به حیات عقلی خود ادامه داد. نمی‌توان نقش آفرینی ملاصدرا را نادیده گرفت زیرا مقام فلسفی ابن سینا و سهروردی به اهتمام ملاصدرا هویدا شد. وی اوج فلسفه اسلامی است.

فلسفه اسلامی، درک عقلی انسان مسلمان از هستی است و فرهنگ برآمده از این ادراک، ناظر به تعالی مقام انسان است. رویکرد این فلسفه به انسان، تاریخی نیست بلکه ناظر به موجودی است که فلسفه بدون او ممکن نیست. پرسش اساسی انسان، پرسش از وجود است و جاودانگی تنها از این طریق، میسر می‌شود. انسان در فلسفه اسلامی، اسطوره نیست و ریشه‌های ملکوتی وی برغم هبوط، طرد و نفی نمی‌شود و کمال او تنها با ربط به توحید قابل وصول است.

در پایان بر خود فرض می‌داند از جناب آقای مهندس ساغروانی و همکاران ایشان در انتشارات هرمس قدردانی کند. نیز زحمات بسیار زیاد سرکار خانم سعیده هادی در نسخه‌پردازی این اثر، ستودنی است.

والسلام

حسن سیدعرب